

محمود کیانوش

---

---

# شعر کودک در ایران

نقد و بررسی

---

---



مؤسسه انتشارات آگاه

## فهرست

۸۰	صنایع بدیعی	۵	جهان کودک
۸۳	تفویف	۱۰	زندگی و وزن
۹۰	ترصیع	۱۲	وزن سخن
۹۱	تجنیس	۱۴	زیبایی کلام
۹۲	تکریر	۱۶	بیمعنایی در بازی
۹۴	مطابقه	۲۰	تخیل، سرچشمه شعر
۹۷	مضامین شعر کودک	۲۴	تخیل، سرچشمه افسانه
۱۰۴	مضامین وصفی	۲۶	کودک در ایران
۱۰۷	مضامین تمثیلی	۳۱	شعر کودک در ایران
۱۰۹	مضامین رفتاری	۳۸	شعر در کتاب‌های درسی
۱۱۴	مضامین آموزشی	۴۱	کتاب‌های غیردرسی
۱۱۵	مضامین چندجنبه‌ای	۴۴	ویژگی‌های شعر عامیانه
۱۲۰	قصه و نمایشنامه	۴۸	شعر چیست؟
۱۲۳	لالایی	۵۳	قافیه
۱۲۴	موضوعات مهم	۵۹	قافیه در بنیاد شعر کودک
۱۲۷	اشاره‌هایی در پایان	۶۲	اهمیت قافیه در شعر کودک
۱۳۳	یادداشت	۷۳	وزن در شعر کودک
		۷۶	تنوع در اوزان عروضی

## جهان كودك

اگر شعر كودك جزئی از اجزای جهان كودك باشد، پیش از بحث در باره این جزء، به جهان كودك باید نگریم که مجموعه‌ای است از اجزاء، ساخته از اجزاء، اما با خصوصیتی که دیگر همان خصوصیات اجزاء نیست، خصوصیات مجموعه است، و چیزی که این مجموعه را ممکن می‌دارد موجودیت كودك است.

كودك، در سنی که ما به آن نظر داریم، یعنی از هنگامه سخن آموختن تا پایان بازی، که از دوسه سالگی تا پانزده شانزده سالگی را در بر می‌گیرد، همواره دوره جدا شدن از طبیعت را می‌گذراند. در فضایی ساخته انسان جدا شده از طبیعت پرورش می‌یابد و خود را بانظام و قواعد این فضا سازگار می‌کند. در ابتدا طبیعت است که او را یاری می‌دهد. همینکه جهان زهدانی را ترك گفت، غریزه بهنگام با او همراه می‌شود و دستها و لبهایش را به فرمان می‌گیرد. دو دست او به حرکت درمی‌آید، چنگ می‌زند، نگاه می‌دارد، لبها را بازمی‌کند، پیش می‌برد، می‌چسباند و می‌مکد. اگر مادر، به گریه او، در دامنش گرفته باشد، او

پستان مادر را می‌مکد، و اگر تنها در گوشه‌ای افتاده باشد، نزدیکترین شیء را به چنگ می‌آورد و می‌مکد، و هنگامی درمی‌یابد که آن شیء بیگانه است که باز غریزه او را یاری دهد و گرسنگی را به فریاد و آزارد، و باز اگر صد شیء دیگر به دستش دهی، صد شیء متفاوت دیگر، آنها را نیز در مقام پستان خواهد آزمود و باز در پی پستان مادر خواهد بود.

کودک در آغاز لمس کردن است و چنگ زدن و مکیدن. می‌بیند و برای آنکه بشناسد، تنها یک وسیله دارد و آن وسیله چشیدن است. حتی لمس کردن او برای چشیدن است. او با چشم‌هایش می‌بیند، با گوش‌هایش می‌شنود، با دست‌هایش لمس می‌کند، اما فقط با دهانش می‌شناسد. این گونه شناختن طبیعی است، غریزی است. هنوز میان حواس او و ذهنش رابطه‌ای برقرار نشده است، زیرا که این رابطه تنها از طریق تجربه درمی‌گیرد و کودک هیچگونه تجربه‌ای ندارد.

در جهانی که ساخته انسان است، یا به عبارت دیگر در جامعه، کودک به یاری تجربه یافتگان رفته رفته میان حواس خود و ذهن خود رابطه انسانی یا انتزاعی برقرار می‌کند. پایه این تجربه بر انتزاع است. امکان این تجربه در بردن از طبیعت است، و تعقل تنها با انتزاع انجام می‌گیرد، یعنی با ساختن مفاهیم عقلی از اشیاء و امور عینی.

کودک بزرگ و بزرگتر می‌شود و ما بزرگسالان در او سیر تحول و تکامل را از طریق بروز واکنش‌های انتزاعی او درمی‌یابیم. اما تا هنگامی که به پایان دوره بازی نرسیده است، همچنان او را کودک می‌شناسیم،

هرچند که از هنگامهٔ سخن آموختن تا این زمان بسیار تجربه‌ها آموخته است. او را هنوز کودک می‌دانیم، زیرا که هنوز رفتار و کردار او آثاری بیرون از حیطهٔ تعقل و حاکمی از بیقیدی طبیعت می‌بینیم. این بیقیدی در نظام فکری انسان پرورش یافته در جامعه مفهوم بیقیدی دارد، حال آنکه در نظام طبیعت، انسان نیز موجودی است زندهٔ متحرک که به هیچ چیز مقید نیست، مگر به نیازهای طبیعی، و این نیازها خوردن و خفتن است و حرکت و بازی است، و برای این نیازها انسان می‌تواند خود را تسلیم آن همه قیدهای تعقلی نکند، که اگر نمی‌کرد، امروز همچنان در جنگل می‌زیست، زیرا که شاید مقهور زندگان دیگر می‌شد یا معدوم پیشامد های تعقل طلب، و می‌رفت به آنجا که دینوسورها رفتند از تنه‌لشی، و انسان اگر می‌رفت، از نازکی رفته بود.

به اعتباری انسان ناگزیر بود که پایی در دایرهٔ طبیعت داشته باشد و پایی در دایرهٔ تعقل بگذارد تا دوام یابد. اما بریدگی از طبیعت نمی‌توانست و نخواهد توانست کامل باشد، زیرا که روشنتر از آفتاب می‌توان دید که در همهٔ قرنهای جداشدگی از طبیعت، فقط توانسته است خود را در طبیعت پایدار بدارد و هر جا که با طبیعت مغایرت ورزیده است، سرانجام مغبون پندار خود شده است و راه دیگر کرده است.

تفاوت میان کودک و بزرگ تنها در حد خصوصیات طبیعی مانده و خصوصیات به تعقل یافته است، و باز روشنتر از آفتاب می‌توان دید که